

آنتونیو - گرامشی

ترجمه منوچهر هزارخانی

معیارهای انتقاد ادبی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات و تحقیقات ادبی

این عقیده که هنر، هنر است و نه نوعی تبلیغات سیاسی «عمدی» آیا به خودی خود در راه پیدایش جریان های فرهنگی خاصی که از مکاس زمان خودند و به تقویت جریانهای سیاسی خاصی کمک می کنند، مانعی محسوب می شود؟ چنین به نظر نمی رسد. حتی به عکس بنظر می آید که این فکر، مسأله را به نحوی اصولی تر مطرح می کند یعنی انتقاد را نحوه ای مؤثرتر و ثمر بخش تر می دهد. وقتی این اصل را پذیرفتیم که در یک اثر هنری تنها باید در جستجوی خصوصیت هنری آن بود، بهیچ وجه مانعی ندارد که هم چنین بخواهیم ببینیم چه نوع احساس و چه نوع موضع گیری در مقابل زندگی، در این اثر هنری نهفته است. حتی دوسانکتیس (De Sanctis) و کروچه (Croce) هم این امر را، از راه جریانهای استتیک مدرن پذیرفته اند.

آنچه مطرح نیست ، آنست که بگوئیم يك اثر به دلیل محتوی اخلاقی و سیاسی اش زیباست و نه به دلیل شکل آن که محتوی تجریدی را در خود حل کرده و با آن یکی شده است . هم چنین می توان در این امر جستجو کرد که آیا يك اثر هنری به این مناسبت خراب از آب در نیامده است که نویسندۀ توسط اشتغالات عملی خارج ، منحرف شده است و در نتیجه اثرش تصنیف و فاقد صمیمیت است ؟ ظاهراً نقطه اصلی مشاجره همین جاست : عمرو می خواهد به طور مصنوعی يك محتوی را بیان کند و در نتیجه يك اثر هنری بوجود نمی آورد . و رشکستگی هنری این اثر خاص (زیرا که عمرو در آثار دیگری که واقماً حس کرده ، ثابت کرده است که هنرمند است) نشان می دهد که این محتوی برای عمرو غیر قابل هضم و رام نشدنی است و هیجان عمرو در این مورد دروغی و تحمیلی است و او بواقع در این مورد خاص ، يك هنرمند نیست بل که خدمتگزاری است که می خواهد مورد توجه اربابان قرار گیرد . بنا بر این دو نوع مسأله وجود دارد : یکی مسأله استتیک یا هنری خالص و دیگری مسأله سیاست فرهنگی (یعنی مسأله سیاسی خالص) . نفی خصلت هنری يك اثر ممکنست از طرف منتقد سیاسی مورد استفاده قرار گیرد تا نشان دهد که عمرو به عنوان هنرمند به فلان جریان سیاسی تعلق ندارد و از آنجا که شخصیت او به طور عمده هنری است ، این جریان سیاسی هیچ نوع تأثیری در زندگی درونی و شخصی اش ندارد پس این جریان برای او وجود ندارد ، بنا بر این عمرو يك بازیگر سیاسی است و می خواهد خود را آنچه که نیست قلمداد کند و غیره ... بدین ترتیب منتقد سیاسی عمرو را نه به عنوان هنرمند ، بل که به عنوان «ابن الوقت سیاسی» طرد می کند .

وقتی مرد سیاسی فشار می آورد تا هنر زمانش بیان کننده دنیای فرهنگی مشخصی باشد ، این يك عمل سیاسی است و نه يك انتقاد هنری : اگر این دنیای فرهنگی که برایش مبارزه می کنند ، يك واقعیت زنده و مورد نیاز باشد ، خود به نحوی مقاومت ناپذیر توسعه خواهد یافت و هنرمندانش را پیدا خواهد کرد . اما اگر علی رغم فشاری که وارد می آید ، خاصیت بسط مقاومت ناپذیر آن دیده نشود و ظاهر نگردد ، معنایش اینست که این دنیای فرهنگی ، دنیائی دروغی و خیالی است و محصول فعالیت های کتابی افراد کم ارزشی است که از اینکه مردانی ارزشمندتر و بزرگتر با آنها موافق نیستند ، گریه و زاری به راه انداخته اند . نحوه طرح مسأله می تواند خود معیاری برای استحکام چنین دنیای اخلاقی و فرهنگی قرار گیرد : در واقع آنچه را که «خوب نوشتن» می نامند چیزی نیست مگر دفاع از هنرمندان خرده پائی که از راه فرصت طلبی

و ابن الوقتی از بعضی اصول طرفداری می‌کنند اما قادر نیستند آنها را هنرمندانه، یعنی از راه فعالیت خاص خود، بیان نمایند و در نتیجه درباره شکل خالصی که خود در عین حال محتوی عم هست و الخ... به مهمل گوئی می‌پردازند. اصل صوری تمیز بین گروه‌های فکری و وحدت «جریان و گردش» آنها - حتی از نظر گاه تجریدی - امکان می‌دهد تا واقعیت موجود را درک کنیم و جنبه خودسرانه و زندگی کاذب آنهایی را که نمی‌خواهند دستشان را روکنند، یا افراد کم‌ارزشی را که بطور اتفاقی در مقامات حساس قرار گرفته‌اند. انتقاد کنیم.

در شماره ماه مارس ۱۹۳۳ مجله «آموزش فاشیستی» (Educazione Fascista) به مقاله جدلی آرگو (Argò) علیه پل نیزان (Paul Nizan) تحت عنوان «فکر ماوراء مرزی» (idee d'oetre Confine) رجوع کنید، که درباره ادبیات نوینی است که می‌تواند از راه يك نوسازی فکری و اخلاقی کامل پدید آید. بنظر می‌رسد آنجا که پل نیزان شروع به تعریف نوسازی کامل پایه های فرهنگی می‌کند و حدود و دامنه تحقیق را معین می‌کند، مسأله را بطور درست مطرح نموده است. تنها ایراد وارد آرگو این است: عدم امکان جهش از مرحله بومی و ملی برای فرهنگ نوین و خطر «کسمه‌پولیتی» طرز فکر نیزان. از این نقطه نظر بسیاری از انتقادات نیزان به گروه‌های روشنفکری فرانسه - از N.R.F و پوپولیسم (Populisme) و غیره گرفته تا گروه «لومونده» - باید مورد بررسی مجدد قرار گیرند. نه به خاطر اینکه این انتقادات از نظر سیاسی درست نیستند. بلکه به این مناسبت که امکان ندارد ادبیات نوین جز «به شکل ملی» و از راه التقاط و ترکیبهای مختلف - و کم و بیش دو رگه - به وجود آید. تمامی جریان را باید بطور کامل مورد بررسی قرار داد و به‌طور عینی مطالعه کرد.

از سوی دیگر در مورد رابطه بین ادبیات و سیاست، نباید این معیار را از نظر دور داشت که ادیب الزاماً باید دورنمایی مبهم‌تر و نادقیق‌تر از مردم سیاسی داشته باشد، شاید بتوان گفت ادیب باید کمتر از مردم سیاسی «متعصب» (Sectaire) باشد ولی این امر تحت شکل ظاهری اش متناقض جلوه می‌کند: برای مردم سیاسی هر تصویری که از پیش «ثابت» باشد. ارتجاعی است زیرا که او مجموع جنبش را در حال تحول در نظر می‌گیرد. هنرمند به عکس باید تصویرهای «ثابت» و به قالب نهائی ریخته شده داشته باشد. مردم سیاسی انسان را نه فقط

۱- گروه Le Monde در ۱۹۲۸ توسط هانری باربوس (H. Barbusse) به وجود آمد و نقش مهمی در اتحاد کارگران و روشنفکران درجه‌ی واحد ضد فاشیستی بازی کرد. (۴)

آنطور که هست بل که در عین حال آنطور که می باید باشد تا به هدف معینی برسد، تصور می کند. کار او درست عبارتست از اوداشتن انسانها به جنبش، به خارج شدن از وجود کنونی خود تا بتوانند به طور جمعی به هدف مورد نظر برسند، یعنی خود را با این هدف «مطابق کنند». در حالی که هنرمند الزاماً جنبه های فردی و مطابقت نیافتۀ «موجود» را در لحظه ای معین، به نحوی واقع بینانه (رآلیستی) معرفی می کند. به این جهت از نظر سیاسی، هرگز مرد سیاسی از هنرمند راضی نیست و نمی تواند باشد، چه او را همیشه عقب تر از زمان خود و در پس جنبش واقعی می یابد. اگر تاریخ جریان مداومی است از رهائی و خود آگاهی، پس واضح است که هر مرحله، از نقطه نظر تاریخی - و بنا بر این از نقطه نظر فرهنگی - زودپشت سر گذاشته می شود و دیگر جالب نخواهد بود. به نظر من باید همه این عوامل را برای ارزیابی قضاوت های نیزان در مورد گروه های نام برده در نظر گرفت.

اما از نظر عینی، هم چنانکه حتی امروز هم دیده می شود، ولتر در میان قشرهایی از اهالی باب روز است همانطور که این گروه های ادبی و تمام ترکیب هایی که این گروهها نمایندگان آنها می تواند باب روز باشد. وهست. در این صورت «عینیت» یعنی اینکه رشد نوسازی اخلاقی و فکری در میان تمام قشرهای اجتماعی هم زمان نیست. به عکس بادآوری این نکته، خالی از فایده نیست که حتی امروز بسیاری طرفدار پتوله مه هستند و نه طرفدار کپرنیک^۱

اعتقادات^۲ گوناگون اند و مبارزات گوناگونی هم می شود برای «اعتقادات» نوین و نیز ترکیب های مختلف بین آنچه وجود دارد (و آنچه را از زوایای مختلف می توان دید) و آنچه که برای ساختنش کوشش می شود (و بسیاری در این جهت فعالیت می نمایند). تنها در نظر گرفتن يك خط از جنبش پیشرو که می گوید تمام دست آوردها به روی هم جمع می شوند و خود منشأ دست آوردهای تازه ای می گردند، يك اشتباه فاحش است. زیرا نه تنها خطها بسیارند، بل که حتی در «پیش روترین» این خطوط هم حرکت به عقب وجود دارد. به علاوه نیزان قادر نیست مسأله ای را که (ادبیات عامیانه) اش می نامند مطرح کند. یعنی مسأله موفقیت ادبیات پاورقی را (رمانهای ماجرائی، پلیسی، وحشتناک و غیره) در نفوذ بین توده های مردم؛ موفقیتی که مرهون سینما و روزنامه هم هست. و

۱- دو سمبل از دو طرز فکر: Ptolémée جغرافی دان یونان باستان که می گفت زمین، مرکز عالم وجود است و Copernic که اول بار اظهار داشت زمین تنها یکی از سیاراتی است که به دور خورشید می گردد. (م)

۲- در متن «Conformismes» آمده است. (م)

معدلك همین مطلب است که مهمترین بخش مسأله ادبیات نوین - به عنوان تظاهر يك نوسازی فکری و اخلاقی - را تشکیل می‌دهد. زیرا که تنها از میان خوانندگان رمانهای پاورقی است که می‌توان برای ایجاد پایه فرهنگی يك ادبیات نوین، خوانندگان لازم و کافی را انتخاب کرد. به نظر من مسأله باید این‌طور باشد: چطور گروه نویسندگانی به وجود بیاوریم که از نظر هنری، برای رمان پاورقی همان باشد که داستایفسکی برای اوژن سو (Eugène Sue) و سولیه (Soulié) بود، یا برای رمان‌های پلیسی همان باشد که چسترتون (Chesterton) برای کنان دوویل (Conan Doyle) یا والاس (Wallace) بود؟ از این دیدگاه باید بسیاری از افکار پیش ساخته را به دور ریخت. ولی به‌خصوص باید فکر کرد که نه تنها نمی‌توان این ادبیات را به انحصار خود در آورد، بلکه در این راه باید با تشکیلات عظیم منافع مؤسسات انتشاراتی هم مقابله کرد.

رایج‌ترین سابقه ذهنی در این مورد آنست که ادبیات نوین باید عین فوتوریسم (Futurisme) يك مکتب هنری با ریشه و مبدأ روشنفکری باشد. مقدمه‌سازی ادبیات نوین باید الزاماً تاریخی، سیاسی و توده‌ای باشد و باید آنچه را که فعلاً وجود دارد، از راه جدل یا هر راه دیگری به پختگی برساند. مهم اینست که ادبیات نوین، ریشه‌های خود را در خاک برگ فرهنگ توده فرو کند؛ فرهنگ توده همان‌طور که هست، با ذوقها و تمایلاتش، با دنیای اخلاقی و فکری‌اش. حتی اگر عقب افتاده و امل باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی